

به زیر کشیدن نظام ولایت فقیه با تکیه بر جنبش توده‌ای

عیسی صفا

جامعه ایران در آستانه دگرگونی سیاسی قرار گرفته است. اکثریت مردم ایران خواهان به زیر کشیدن نظام ولایت فقیه هستند. تجربه تاریخی همه جوامع نشان می‌دهد، هنگامی که اکثریت جامعه به طور پیگیر خواهان دگرگونی مهم سیاسی باشند، این تحول دیر یا زود رخ خواهد داد. تمرکز مبارزه چند سال اخیر ایران بر محدود کردن قدرت ولایت فقیه و ارگانهای وابسته به آن، نشانگر بلوغ سیاسی مردم است. منزوی کردن دشمن اصلی و گسترش جبهه دوستان، فن مبارزه‌ای است که به اندازه خود مبارزه قدرت دارد. تجربه انقلاب بهمن در شعور و آگاهی مردم ایران حضور دارد و عمل می‌کند. مبارزه سیاسی عالیترین شکل مبارزه اقتصادی و اجتماعی است. طرح "توسعه سیاسی" جناح خاتمی تنها بازتاب بیرنگی از مبارزه سیاسی است که در جامعه علیه رژیم ولایت فقیه جاری است.

توسعه سیاسی، اصلاحات ساختاری برای "قانونیت و مدنیت" که جزو وعده و وعیدهای خاتمی بود، طبق روال همیشگی با سد دیکتاتوری ولی فقیه روبرو شده و در حد حرف باقی مانده است. انحصارطلبی ولی فقیه آنچنان غلیظ است که حتی خواست اندکی آزادی در چارچوب جمهوری اسلامی و قانون اساسی را توطئه برای سرنگونی نظام قلمداد می‌کند. دستگیری رهبران ملی - مذهبی و شکنجه روحی و جسمی آنان نشانگر این ادعاست. بی اعتباری مجلس در مقابل قدرت ولی فقیه، شورای نگهبان، قوه قضائیه، مجمع تشخیص مصلحت نظام، و... نشانگر این است که جمهوری اسلامی خصلت اصلی خود را که دیکتاتوری مذهبی متکی بر ولایت فقیه است حفظ کرده است.

حملات اخیر نظام ولایت فقیه علیه جنبش دانشجویی که نقش مهمی در آگاهی سیاسی جامعه بازی می‌کرد، دستگیری رهبران ملی - مذهبی، ادامه آدم‌ربایی، بستن روزنامه‌ها و دستگیری روزنامه‌نگاران و عدم واکنش خاتمی، بیانگر ظرفیت محدود اصلاحگران در بالاست. خاتمی به جای موضعگیری مشخص و علنی و حمایت از دموکراسی در جامعه، ترجیح می‌دهد که همانند شیوخ قبایل برای حفظ خود و خودیها در قدرت، به زد و بندهای پشت پرده متوسل شود. نظام ولایت فقیه بعد از غافلگیری اولیه در مقابل جنبش دوم خرداد به تجدید سازمان خود دست زده و با شعارهای جدید کارزار سرکوب کل جامعه را هدف قرار داده است. با تهدیدات پی در پی ژرژ دلبیو بوش برای مداخله نظامی در ایران، ولی فقیه و نوچگانش در تدارک اعلام "وضعیت فوق‌العاده" هستند. یکی از مؤلفه‌های استراتژی جدید آمریکا برای مداخله در کشورهای دیگر، انزوا و تفرانگیز بودن دولت‌های این کشورها در افکار عمومی ملی و بین‌المللی است. بی تفاوتی و انفعال مردم، مؤلفه دیگر آمریکا برای تهاجم نظامی است. نظام ولایت فقیه با سرکوب مردم، شرایط مناسبی برای مداخله آمریکا در امور داخلی ایران فراهم آورده است. در صورتی که بهترین شیوه مقابله با مداخله آمریکا، حاکمیت مردم بر سرنوشت خود و میزان بالای همبستگی در بین آنهاست.

بن‌بست اقتصادی جامعه، بیکاری روزافزون، رشد واسطه‌گری و دلالی، گرانی سرسام‌آور، جامعه ایران را به زیر خط فقر کشانیده است. در حالی که ایران کشور پرست با منابع عظیم و ظرفیت مناسب رشد اقتصادی، دستمزد زحمتکشانش ایران معادل عقب مانده‌ترین کشورهای جهان است.

برنامه اقتصادی جمهوری اسلامی در دو دهه همواره بر تقویت "کاخ نشینان" در مقابل "کوخ نشینان" بوده است. آنها، خصوصی‌سازی همراه با زد و بند مافیایی را همواره دنبال کرده‌اند. بنیادهای مختلف "مستکبران"، شهدا، و... انحصار اقتصاد ایران را به دست گرفته‌اند و درآمدهای ارزی ایران در بین "نهادهای" رنگارنگ تقسیم می‌شود. "سرمایه‌داری وحشی" یعنی بدون قوانین شناخته شده، جهتگیری اصلی همه جناحهای جمهوری اسلامی است.

“آقازاده‌ها” در رابطه تنگاتنگ با مسئولین دولتی، غنایم جنگی را بین خود تقسیم می‌کنند. محافل مافیایی قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی را در دست دارند.

سیاست دولت خاتمی در زمینه اقتصادی اگر بدتر از “خط ولی فقیه” نباشد اصلاً بهتر نیست. با توجه به جهانی شدن سرمایه‌داری تحت ایدئولوژی نئولیبرالیسم، راه حل اقتصادی ایران اقتصاد برنامه‌ریزی شده متناسب با نیازهای داخلی مردم ایران است نه بخشیدن اموال دولتی به بخش خصوصی. سیاست اقتصادی جمهوری اسلامی، تقویت “تجار محترم” است که در روی کار آوردن جمهوری اسلامی نقش مهمی داشتند. سرمایه‌داری وحشی، بدون قانون و با امتیازات پشت پرده، پایگاه اجتماعی جمهوری اسلامی است.

با طرح به زیر کشیدن رژیم ولایت، ابهامات و سئوالاتی درباره چشم‌انداز مبارزه، تعیین تکلیف با کل جمهوری اسلامی و بویژه جناح خاتمی طرح می‌شود. آیا می‌توان با دور زدن کل جمهوری اسلامی به مبارزه با ولایت فقیه پرداخت و آن را بطور مکانیکی از جامعه ایران حذف کرد؟

در طرح این سئوالات باید توجه کرد که اهمیت جناحهای حکومتی زمانی مطرح است که مبارزه از پایین و توده‌های ضعیف است و صحنه سیاسی ایران با مبارزه جناحها اشغال شده است. با گسترش مبارزه مردم، معادله سیاسی تغییر خواهد کرد. در روند مبارزه، این جناح خاتمی خواهد بود که باید موضع خود را در مقابل جنبش مردم صریح و مشخص کند و نه عکس آن. مبارزه در پائین می‌تواند شکاف در بالا را عمیقتر و همه جانبه‌تر کند و حتی به شکافهای نوین دامن بزند. تضاد بین دو جناح حکومتی باید به نفع تقویت مبارزه انقلابی حل شود و نه علیه آن.

پراکندگی اپوزیسیون سیاسی عامل مهم و تعیین‌کننده در تضعیف مبارزه سراسری مردم ایران علیه رژیم ولایت فقیه است. این پراکندگی ریشه در تاریخ یک دوره از جنبش بعد از انقلاب بهمن دارد. هنوز مرزبندیهای گذشته مبنای حرکت بسیاری از نیروهای سیاسی است. در حالی که اوضاع و احوال ایران و بویژه جهان تغییرات اساسی کرده‌اند، عده‌ای به دنبال تصفیه حسابهای گذشته، انتقام‌گیری، بایکوت و سوءاستفاده ایدئولوژیک هستند. این پیشداوریها را باید از بیخ و بن کنار گذاشت. باید از موضع منافع آینده به گذشته نگاه کرد. شعارها و خواسته‌های زیر می‌تواند عمومی‌ترین شعارهای مبارزه و مورد توافق وسیعترین نیروهای اپوزیسیون باشد:

- ۱- آزادی احزاب سیاسی.
- ۲- آزادی بیان و عقیده.
- ۳- به رسمیت شناختن حق حاکمیت خلقها.
- ۴- آزادی زندانیان سیاسی و پرداخت غرامت به آنها.
- ۵- آزادی و برابری حقوق زنان در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی و فردی.
- ۶- لغو شکنجه و اعدام.
- ۷- آزادی تظاهرات و اعتصابات.
- ۸- محاکمه علنی جنایتکاران جمهوری اسلامی از جمله سردمداران آن، نظیر خامنه‌ای، فلاحیان، رفسنجانی، و...

تحقق واقعی و قطعی این شعارها با دست یافتن به نتایج زیر ممکن است:

- انحلال همه ارگانهای وابسته به رژیم ولایت فقیه و قبل از همه، به زیر کشیدن ولی فقیه.
- تشکیل دولت موقت از شرکت‌کنندگان در جنبش مردمی.
- انتخابات آزاد و همگانی برای تشکیل مجلس مؤسسان.